



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۲	تاریخ	۱۴۰۵ / ۰۷ / ۰۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	متعلقات زکات (ما تجب فيه الزکاة)					
عنوان ۴	بررسی حصر وجوب زکات در خصال تسعه؛ حکم اولی یا حکم سلطانی؟ ➤ شیوه‌های رایج در جمع بین روایات باب ✓ دیدگاه نخست: حمل روایات تعمیم بر تقیه ✓ دیدگاه دوم: حمل روایات تعمیم بر استحباب ✓ تبیین دیدگاه مختار؛ سلطانی و حکومتی بودن حصر زکات ▪ شواهد و قرائن اثبات حکم سلطانی در زکات ○ شاهد اول: سیره عملی امیرالمؤمنین علیه السلام در وضع زکات بر خیل اناث ○ شاهد دوم: دلالت و ظهور روایات تعمیم بر وجوب ○ شاهد سوم: استثنای سبزیجات در صحیح زراره ○ شاهد چهارم: فهم یونس بن عبدالرحمن از روایات حصر (نظریه نسخ)					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به بررسی مسأله «حصر وجوب زکات در خصال تسعه» (محدود بودن زکات به نه قلم کالا) می‌پردازد و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این حصر، یک «حکم اولی و ثابت» است یا یک «حکم سلطانی و حکومتی» که بر اساس شرایط و مصالح قابل تغییر است.

دیدگاه حضرت استاد رحمته الله علیه آن است که اصل وجوب زکات در خصال تسعه، حکم اولی و غیرقابل تغییر است؛ اما حصر زکات در این موارد و همچنین تعمیم آن به سایر اقلام (مانند سایر حبوب)، از اختیارات حاکم شرع (پیامبر و امامان معصوم) بوده و در زمره احکام سلطانی قرار می‌گیرد.

در باب تعارض روایاتی که زکات را در خصال تسعه منحصر می‌کنند با روایاتی که آن را به سایر حبوب تعمیم می‌دهند، علمای پیشین معمولاً به شیوه‌هایی چون «حمل بر تقیه»، «حمل بر استحباب» و یا «حمل بر نسخ» (دیدگاه

یونس بن عبدالرحمن) متوسل شده اند. اما حضرت استاد رحمته الله تمام این وجوه را نامعتبر دانسته و برای اثبات سلطانی بودن این حکم، به چهار قرینه استناد می کند:

❖ **اول:** سیره قطعی امیرالمؤمنین علیه السلام در وضع زکات بر اسب های اصیل، با وجود آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله پیشتر آنها را از زکات معاف کرده بودند.

❖ **دوم:** ظهور بسیاری از روایات تعمیم در «وجوب» که با حمل بر استحباب یا تقیه به هیچ وجه سازگار نیستند.

❖ **سوم:** صحیح زراره که در آن استثنای سبزیجات (خضر و بقول) از وجوب صدقه مطرح شده است؛

استثنایی که در صورت پذیرش نظریه استحباب، معنایی نخواهد داشت؛ زیرا صدقه مستحبی شامل سبزیجات نیز می شود.

❖ **چهارم:** برداشت یونس بن عبدالرحمن از روایات؛ وی نیز از این روایات اصل وجوب (و نه استحباب یا تقیه)

را فهمیده است، هرچند به اشتباه آن را بر نسخ حکم اولیه حمل کرده است.

نتیجه آنکه، خداوند اصل وجوب زکات را در اموال قرار داده؛ اما دست حاکم اسلامی را باز گذاشته است تا بر اساس مصالح و اقتضائات زمانی، زکات را در غیر خصال تسعه نیز وضع و جعل نماید.

بررسی حصر وجوب زکات در خصال تسعه؛ حکم اولی یا حکم سلطانی؟

بحثمان در مورد این بود که آیا جعل زکات در خصوص این خصال تسعه و حصر وجوب زکات در این خصال تسعه که در روایات زیادی آمده با این مضمون که «وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةٍ وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ...»^۱، آیا این حصر زکات در این خصال تسعه، حصر در حکم اولیه ذاتی است؛ یعنی حکم اولیه الهی که قابل تغییر نیست، مثل حصر اعداد رکعات نماز مثلاً، یا حصر اعداد طواف واجب در سبعة مثلاً، آیا این گونه است؟ یا نه، این حصر، حصر سلطانی است؟ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان اینکه حاکم است، در یک فتره ای از زمان، زکات را در این نه خصلت محصور فرمود، ولی خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در یک زمان دیگر زکات را در غیر اینها هم فرض کرده است؛ ائمه اطهار علیهم السلام هم همین طور، در بعضی از ازمه خودشان حصر کردند، در بعضی از ازمه آمدند و گفتند نه، زکات در موارد دیگری هم واجب است. بستگی به مصالح زمانی و شرایط زمانی دارد. امام معصوم در یک زمانی مثلاً شیعه ها در فشار بودند، گفته اند بیش از این زکات ندهید. در یک جایی نه، وسعتی برای شیعه ها اتفاق می افتاد می گفتند زکات بدهید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم همین طور، در اول تشریع یا در اول حکومت اسلامی در مدینه، همان اول برقراری حکومت اسلامی که تازه می خواستند این تشریع اجرا بشود و تازه حکومت اسلامی نوپا بوده، البته فرض می کنیم به این لحاظ بوده، به لحاظ این مصلحت که در ابتدای امر، اصل زکات در خصال تسعه تشریع شده، بعدها فرموده است نه، حبوب و کل ما کیل هم مشمول زکات می شوند.

خلاصه آیا این حصر، حصر حکومتی است یا حصر اولیّه ذاتی است؟ به نظر ما اصل زکات در خصال تسعه حکم اولی است و جای بحث نیست؛ اما حاکم در هر زمانی مجاز است که در بیش از این خصال تسعه، مواردی را تشریع کند. از خود خصال تسعه نمی توان کم کرد یا کوتاه آمد. اما مازاد بر این خصال تسعه، یعنی حصرش را می گوئیم حکومتی است. خوب دقت کنید، نمی خواهیم بگوئیم اصل وجوب زکات در این خصال، حکومتی است؛ اصل وجوب زکات، حکم اولی است، حکم اولی و غیر قابل تغییر است. اما حصر این زکات در این خصال، و اینکه بیش از این باید باشد یا نباشد، به نظر ما این حصر، حصر حکومتی و سلطانی است، و وجه جمع صحیح بین روایات هم همین است.

شیوه های رایج در جمع بین روایات باب

گفتیم عمده اصحاب بین روایات باب به دو شکل جمع کرده اند، چون ما دو دسته از روایات داریم، هر دو دسته هم صریح هستند. صریح در چه هستند؟ یکی صریح در حصر است، یکی صریح در عدم حصر. هر دو هم روایاتشان زیادند؛ یعنی هم روایات حصر در خصال تسعه («عفا عما سوی ذلک») روایات کثیره و صحیحه داریم و هم روایات کثیره و صحیحه در اینکه نه، «زکاة فی کلّ ما کیل»، یا «الزکاة فی الحبوب کلّها».

در بین فقها بیشتر دو نحوه جمع یا دو شیوه جمع مطرح است. البته یک شیوه جمع سومی هم از یونس بن عبدالرحمن نقل شده، که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده که به آن هم اشاره می کنیم؛ شیوه جمع ثالثی است. من قائلی برای این شیوه ثالث ندیدم غیر از همان مرحوم خود یونس بن عبدالرحمن.

دیدگاه نخست: حمل روایات تعمیم بر تقیه

این دو شیوه معروف در جمع، یکی حمل بر تقیه است. یعنی روایاتی که در آن روایات این مضمون آمده که «فی الحبوب کلّها زکاة» مثلاً، یا «الزکاة فی کلّ ما کیل»، وجه تقیه اش این است که گفته اند چون ائمه اطهار علیهم السلام در زمان این حکام طواغیت زندگی می کردند و اینها زکات را در همه حبوب، در همه ما یکال جعل می کردند، به نفعشان بوده که بیشتر زکات بگیرند و بیشتر برای دولت خودشان درآمد کسب کنند. اینها در کلّ ما یکال یا در کلّ حبوب زکات را جعل کرده بودند، ائمه هم برای رعایت تقیه آمدند و زکات را فی کلّ ما یکال یا فی کلّ حبوب واجب کردند. این یک وجه.

دیدگاه دوم: حمل روایات تعمیم بر استحباب

وجه دیگرش این است که حمل بر استحباب شود؛ در این خصال تسعه، که «عفا عما سوی ذلک»، یعنی وجوب را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این خصال تسعه مقرر فرمود، این وجوب ثابت است؛ ولی نسبت به ما سوی این خصال، استحباب زکات وجود دارد.

(مرحوم کلینی یک وجه ثالثی هم از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده است که آن را هم متعرض خواهیم شد). ما معتقدیم همه این وجوه جمع، وجه قابل استنادی برایشان وجود ندارد. همه وجوه جمع به نظر ما مختل است و شاهد بر خلافتش وجود دارد.

تبیین دیدگاه مختار؛ سلطانی و حکومتی بودن حصر زکات

اینجا ما دو مقام برای بحث داریم. مقام اول، اثبات صحت وجه جمعی است که خودمان قائلیم؛ که ما معتقدیم وجه جمع بین این دو دسته از روایات این است که حکم سلطانی بوده است. هم خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خودش گاهی

حصر نکرده است و زکات را بر غیر این خصال واجب کرده که در بعضی روایات آمده است. بعدها هم ائمه اطهار علیهم السلام از حضرت امیر علیه السلام گرفته تا بقیه ائمه اطهار، بعضی از مواقع در بعضی از ازمه زکات را برای غیر خصال تسعه واجب کردند و فرمودند که در غیر این خصال تسعه اجمالاً باید زکات بدهید. این حرف و مدعای ماست.

قرائنی وجود دارد که حالا ما حداقل به چهار قرینه اشاره می‌کنیم برای اینکه این حکم، حکم سلطانی است. ظاهراً فقها چون ذهنشان به طرف حکم سلطانی نمی‌رفته، و ائمه اطهار علیهم السلام که حکومت دستشان نبوده و حکومت ظاهریه در اختیارشان نبوده که خیلی اعمال احکام سلطانیه بکنند، لذا خیلی ذهنشان به طرف حکم سلطانی نرفته است.

نسبت به مسأله خمس هم همین طور است. عرض کردم این احکام سلطانیه ائمه اطهار علیهم السلام مکرراً اتفاق افتاده است. مسأله خمس که حضرت جواد علیه السلام در یک فتره زمانی خمس را تحلیل کردند برای شیعیان؛ همین امام جواد علیه السلام در یک فتره دیگر آمدند و فرمودند بعضی از خمس را باید بدهید. امام هادی در زمان خودشان فرمودند نه، خمس را کلاً باید بدهید. این احکام، احکام سلطانی است. در باب خمس داریم، دیروز اشاره کردم در اقطاع اراضی هم چند مورد داریم که خیلی روشن است که این احکام، احکام حکومتی است که اختلاف حکم وجود دارد بین یک امام با امام دیگر، یا بین رسول اکرم صلی الله علیه و آله با یکی از ائمه علیهم السلام.

پس ما در دو مقام بحث داریم. مقام اول، شواهد و قرائنی که اثبات می‌کند که این تفاوتی که بین لسان روایات وجود دارد، که بعضی از روایات می‌گویند «عفا رسول الله عما سوی ذلک»، و یک دسته از روایات می‌فرمایند که نه، «الزكاة فی کل ما کیل»، یا «الزكاة فی الحبوب کلها»، شاهد بر این است که این حصر و این وجوب زکات در ما سوی التسعه، هر دو، حکومتی و با حکم سلطانی است.

شواهد و قرائن اثبات حکم سلطانی در زکات

شاهد اول: سیره عملی امیرالمؤمنین علیه السلام در وضع زکات بر خیل اناث

شاهد اول، سیره مسلم امیرالمؤمنین علیه السلام است که «جعل الزكاة فی الخیل الإناث یا خیل عتاق الراعیة». حضرت امیر علیه السلام در زمان خودشان آمدند و زکات را علاوه بر خصال تسعه، بر خیل اناث (و نه خیل ذکور)، واجب کردند و حضرت از خیل اناث زکات می‌گرفتند.

مرحوم کلینی در کافی به سند صحیح بسیار قوی که می‌توان ادعا کرد اصلاً کالقطعی است، هم از امام باقر و هم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

«وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى الْخَيْلِ الْعِتَاقِ الرَّاعِيَةِ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ فِي كُلِّ عَامٍ دِينَارَيْنِ، وَجَعَلَ عَلَى الْبَرَادِينَ دِينَاراً^١؛

عتاق یعنی اسب‌های عربی اصیل. هنوز هم برای اسب عربی اصیل امتیاز قائل هستند. اسب برزون که می‌گفتند، اسب غیر اصیل و غیر عربی بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام برای خیل عتاق راعیه سالانه دو دینار می‌گرفتند، و برای خیل برزون یا برادین، سالانه یک دینار می‌گرفتند.

البتّه در ضمن صحیحۀ دیگر زرارۀ عن ابی عبد الله علیه السلام هم آمده است که :

١. الکافی؛ کتاب الزکاة، باب ما یجب علیه الصدقة من الحيوان وما لا یجب، ح ١.

«وَلَيْسَ عَلَى الْخَيْلِ الذُّكُورِ شَيْءٌ»^۱.

بر خیل نر، اسب نر، حضرت زکات را جعل نکردند. عتیق یعنی اصیل، در «خیل عتاق» هم که گفته می شود، عتاق جمع عتیق است، خیل های عربی اصیل دارای ریشه، اینها را «خیل عتاق» می گویند. خوب همین زراهای که این روایت را نقل کرده، در یک روایت دیگری که آن هم صحیح است می گوید:

«عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْخَيْوَانِ زَكَاةٌ غَيْرَ هَذِهِ الْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ: الْإِبِلِ، وَالْبَقَرِ، وَالْغَنَمِ»^۲.

پس «لیس فی الخیل زکاة»؛ در اسب نباید زکاتی باشد؛ پس چگونه جمع می شود با آن فرمایش حضرت امیر، یا آن کاری که حضرت امیر کردند؟ معلوم است که اینجا هیچ وجه جمع صحیح دیگری غیر از این نیست. نمی شود حمل بر استحباب کرد. می فرماید: «لیس» که تناقض صریح دارد.

این وجه حمل بر استحباب را هم بعداً می گوییم و اشاره می کنیم. استحباب که همیشه هست (الصدقة فی کل شیء) و این چه وجه جمعی است؟! استحباب که دیگر احتیاج به گفتن ندارد که یعنی بیاییم بگوییم این همه روایت که آمده «فی کل ما کیل زکاة»، یا «فی کل الحبوب زکاة»، واقعاً همه اینها را حضرات می خواستند بفرمایند زکات در اینها مستحب است؟ زکات استحبابی به این موارد اختصاص ندارد. پیراهن، لباس، کسب، هر رزقی و میوه ای، مستحب است در راه خدا صدقه بدهد. استحباب زکات که احتیاج به این همه روایت ندارد که «فی کل ما کیل زکاة» یا امثال این که ظهور در وجوب دارند. حال اینکه استحباب که احتیاج به این همه روایت ندارد.

«وضع امیر المؤمنین علی الخیل زکاة»، این «وضع»، ظهور در وجوب دارد. حضرت امیر عليه السلام زکات در خیل را واجب کرد. حالا بیاییم بگوییم زکات در خیل مستحب است، من نمی فهمم این چه مبنایی دارد. در فتوای فقها معمولاً داریم که مثلاً زکات خیل استحباب دارد، بر چه مبنایی؟ زکات خیل یا واجب است، یا واجب نیست، اگر واجب نیست برای چه مستحب باشد؟ بله مگر از باب استحباب صدقه کلی. که فقها ظاهراً زکات در خیل را تحت باب استحباب «کل صدقه» برده اند و حال اینکه این استحباب اختصاص به خیل ندارد.

صدوق رحمته الله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که می فرماید:

«عَفَوْتُ لَكُمْ عَنْ زَكَاةِ الْخَيْلِ وَالرَّقِيقِ»^۳.

همین عفو که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مازاد بر تسعه آمده، نسبت به خصوص خیل هم آمده است. مع ذلک حضرت امیر چه کار کرده؟ «وضع الزکاة علی الخیل».

این شاهد اول بر اینکه جعل زکات بر حبوب و امثال اینها، و حصر زکات در تسعه، هر دو، حکم حکومتی است، حکم سلطانی است، اختیارش دست حاکم است، می تواند در هر زمانی که مصلحت بود، بیش از خصال تسعه زکات را واجب کند.

۱. همان؛ ح ۲.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیہ الزکاة، ب ۱۷، ح ۴.

۳. همان؛ ح ۶.

شاهد دوم: دلالت و ظهور روایات تعمیم بر وجوب

شاهد دوم روایات زیادی است که ظهور در وجوب دارند و نمی شود حمل بر تقیه یا حمل بر استحبابشان کرد؛ نظیر «کُلِّ مَا كَيْلَ زَكَاةٍ»، یا «فِي الْحَبُوبِ كُلِّهَا زَكَاةٌ».

در یک روایتی داریم که این روایت خیلی شاهد خوبی برای وجه جمع ماست. یک روایت واحد که از یک طرف آمده حصر زکات در تسعه، و از یک طرف آمده: «کُلِّ مَا كَيْلَ زَكَاةٍ». این روایت باید مورد دقت قرار بگیرد. کتاب عبدالله بن محمد را به امام کاظم روایت می کنند، کل روایت این است که مرحوم کلینی از علی بن مهزیار روایت می کند. علی بن مهزیار می گوید:

«قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (امام کاظم علیه السلام)»

عبدالله بن محمد نامه ای برای امام کاظم علیه السلام چنین می نویسد:

«جُعِلَتْ فِدَاكَ رُويَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ: الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالْتَّمْرِ، وَالتَّزْبِيبِ، وَالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةِ، وَالْغَنَمِ، وَالتَّبَقْرِ، وَالْإِبِلِ، وَعَفَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَمَّا سِوَى ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ: الْقَائِلُ عِنْدَنَا شَيْءٌ كَثِيرٌ يَكُونُ أَضْعَافُ ذَلِكَ، فَقَالَ: وَمَا هُوَ؟ فَقَالَ لَهُ: الْأَرُزُّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَقُولُ لَكَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَضَعَ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ، وَتَقُولُ عِنْدَنَا أَرُزٌّ وَعِنْدَنَا ذُرَّةٌ، وَقَدْ كَانَتْ الذُّرَّةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، فَوَقَعَ (علیه السلام)؛ كَذَلِكَ هُوَ، وَالزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كَيْلَ بِالصَّاعِ؛»

عبدالله بن محمد در نامه اش به امام کاظم می گوید یک همچنین روایتی از پدر شما نقل شده. بعد سائل از امام صادق پرسید، ما اموالی داریم خیلی بیشتر از این خصال. فقال: و ما هو؟ گفت محصول برنج زیاد داریم. حضرت با تأکید فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله از غیر خصال تسعه عفو فرمود آن وقت تو می گویی ما برنج داریم؟!

این سائل، یعنی عبدالله بن محمد در این نامه اش به امام کاظم می نویسد که از امام صادق این عبارات روایت شده تا اینجا. حالا امام کاظم چه جواب می دهد؟ می فرمایند این روایت تا اینجا درست است. بعد خودش اضافه می کنند که «وَالزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كَيْلَ بِالصَّاعِ».

این را چطور می شود جمع کرد؟ این نه حمل بر استحباب می پذیرد، نه حمل بر تقیه. حمل بر تقیه که اصلاً نمی شود، اگر تقیه بود نباید تأیید می کردند که «عفا عما سِوَى ذَلِكَ»، نباید می فرمود: «کذلک هو». تأیید می کنند آن روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده که «عفا رسول الله عما سِوَى ذَلِكَ»، بعد بدون درنگ، می فرماید: «وَالزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كَيْلَ بِالصَّاعِ».

نه حمل بر تقیه می پذیرد و نه حمل بر استحباب؛ چون وجهی برای حمل بر استحباب نیست. عبارت، دال بر وجوب است. عبارت با استحباب هم سازگار نیست و ظهور در وجوب دارد؛ حمل بر استحباب از اساس، حمل غیر مناسبی است، چون عرض کردیم استحباب زکات که دیگر اختصاص به کیل بالصاع ندارد، کسی می خواهد از اموالش زکات بدهد، از هر چه باشد می تواند صدقه بدهد و اختصاص به حبوب و ما کیل بالصاع ندارد.

این هم قرینه دوم یا شاهد دوم. شاهد دوم این روایت، و روایاتی است که تأکید دارند بر اینکه «فی کل ما کیل زکاة»، یا «الزکاة فی الحبوب کلها».

شاهد سوم: استثنای سبزیجات در صحیح زراره

شاهد سوم بر جمعی که ما معتقدیم که این روایات مربوط به این است که حکم، حکم حکومتی است، صحیح زراره است: عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّدَقَةَ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْخَضِرِ وَالْبُقُولِ، وَكُلُّ شَيْءٍ يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ»^۱.

همان امام صادقی که نقل می‌کند که «عفا رسول الله فیما سوی ذلک»، حضرتش در اینجا می‌فرماید: «جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّدَقَةَ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْخَضِرِ وَالْبُقُولِ، وَكُلُّ شَيْءٍ يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ».

این «جعل»، ظهور در وجوب دارد. نه قابل حمل بر تقیه است، نه قابل حمل بر استحباب؛ چون که در خضر و بقول هم استحباب صدقه وجود دارد. سبزی تولید کرده، باقالی تولید کرده، لوبیا تولید کرده، می‌خواهد صدقه بدهد، خیلی خوب. «الصدقة فی کل شیء»، همه چیز در صدقه مستحب است.

عادت خوب بازار نجف، آن وقتی که ما بودیم این بود، خیلی عادت خوبی بود، به اصطلاح این تره‌بار فروش‌ها، شب که مغازه‌شان را می‌خواستند ببندند، بروند و استراحت کنند، هرچه از این تره‌بارشان اضافه آمده بود می‌گذاشتند بیرون مغازه‌شان، هرکی دلش می‌خواست برمی‌داشت. خیلی از کسانی که فقیر بودند تغذیه‌شان را از این طریق تأمین می‌کردند. خیلی اتفاق می‌افتاد، شب که بازار بسته بود رد می‌شدیم از بازار، می‌دیدیم صندوق خیار، صندوق گوجه فرنگی، بادمجان، گذاشته شده. البته غالباً نوع غیر مطلوبش باقی می‌ماند؛ اما در عین حال قابل استفاده بود. کسی می‌خواهد در راه خدا گوجه فرنگی بدهد، کسی سرزنش نمی‌کند که چرا گوجه فرنگی صدقه می‌دهی، خب صدقه است مثل خضر و بقول.

اینکه حضرت فرموده است «فِي كُلِّ شَيْءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا كَانَ»، این «إلا»ی استثنا چه وجهی دارد، اگر حمل استحبابی باشد؟! تقیه هم در گذشته گفتیم که حمل بر تقیه درست نیست؛ چون در یک روایت هم این آمده هم آن آمده. وقتی صراحتاً، نه در یک روایت نه در دو روایت آمده است که «عفا عما سوی ذلک»، بخصوص در روایتی که هر دو مطلب با هم آمده.

شاهد چهارم: فهم یونس بن عبد الرحمن از روایات حصر (نظریه نسخ)

وجه چهارم شاهد دال بر اینکه این حکم، حکم سلطانی است، مطلبی است که مرحوم کلینی از یونس بن عبد الرحمن نقل می‌کند. چنین نقل می‌کند مرحوم کلینی در ذیل این روایت که از امام صادق عليه السلام نقل شده که «وَصَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ: الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرِ، وَالزَّرْبِيبِ، وَالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةِ، وَالْإِبِلِ، وَالْبَقَرِ، وَالْغَنَمِ، وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ». مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: «قال یونس».

منظور یونس بن عبدالرحمن است. حالا یونس کیست؟ این مرد جلیل القدری است که وقتی از امام رضا علیه السلام درباره او سؤال کردند، حضرت علیه السلام درباره او فرمود: «ثقة خذ عنه معالم دينك»^۱. یک چنین آدمی چنین می فرماید:

«مَعْنَى قَوْلِهِ: إِنَّ الزَّكَاةَ فِي تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَعَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ النُّبُوَّةِ كَمَا كَانَتِ الصَّلَاةُ رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهَا سَبْعَ رُكْعَاتٍ، وَكَذَلِكَ الزَّكَاةُ وَضَعَهَا وَسَنَّهَا فِي أَوَّلِ نُبُوَّتِهِ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ، ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى جَمِيعِ الْخُبُوبِ»^۲؛

با این تفاوت که یونس این حرفی را که می زند، ظاهرش این است که می خواهد بگوید آن حصر با این جعل، نسخ شد. اول، حصر در تسعه بوده، بعد رسول اکرم ﷺ نسخ کردند، آن حکم نسخ شد به این حکم. ما با نسخ موافق نیستیم. اما با اصل اینکه یونس وجوب را فهمیده؛ یعنی وجوب زکات در غیر تسعه، و اینکه این وجوب در زمان رسول الله ﷺ هم بوده، استشهاد ما به این نکته است که یونس هم از این روایت وجوب را فهمیده، نه تقیه و نه استحباب. منتها ایشان که تعبیر به نسخ نکرده، اما عبارتشان ظهور در نسخ دارد. در عین حال نسخ درست نیست. چرا؟ چون ائمه بعد از رسول اکرم ﷺ صراحتاً گفتند: «عفا عما سوى ذلك». مخصوصاً آن روایت از امام صادق علیه السلام که فرمود من می گویم رسول الله ﷺ چنین کاری کرد، آن وقت تو می گویی ما برنج داریم؟! خب این صریح در این است که نسخ نشده است. نسخ، حرف درستی نیست.

گفتیم دو وجه عمده وجود دارد: یکی حمل بر تقیه و یکی حمل بر استحباب بود. وجه سوم حمل بر نسخ است که از حرفی که از یونس بن عبدالرحمن نقل شده است که حمل بر نسخ کرده اند. این هم به نظر ما صحیح نیست. ولی مؤید این مطلب است که پس، رسول اکرم ﷺ هم در زمان خودش، منتها زمان متأخر، اول کار تازه زکات می خواسته واجب بشود، اگر یکباره بگویند زکات در همه چیز واجب است، بر مسلمین سخت بوده. اول کار رسول خدا ﷺ «عفا عما سوى ذلك»، بعد مصلحت اقتضا کرده که نه، بر غیر این خصال تسعه هم زکات را واجب کند. با حکم سلطانی کاملاً سازگار است.

جمع بندی و نتیجه گیری نهایی

اینها شواهدی است که تأیید می کند که حصر، سلطانی است و وضع زکات در حبوب، به وسیله خود رسول اکرم ﷺ در زمانش، و به وسیله ائمه اطهار علیهم السلام در بعضی ازمنه، وضع شده است. مثلاً در خود زمان امام صادق علیه السلام دو جور حکم وجود داشته است، معلوم می شود که در بعضی ازمنه بعضی از ائمه اطهار علیهم السلام طبق عفو رسول الله ﷺ عما سوى ذلك عفو کردند؛ اما در بعضی ازمنه گفتند نه، زکات حبوب را هم بدهید. مخصوصاً در زمان امام کاظم به بعد که این روایت خاص که هر دو حکم با هم وارد شده در زمان امام کاظم علیه السلام بوده است.

۱. «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُثَنَّدِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَفْطِينَ جَمِيعاً عَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: قُلْتُ: لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَسْتَأْجِرُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَفَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَسْتَأْجِرُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب القضاء، ابواب صفات القاضي، ب ۱۱، ح ۳۳].

۲. الكافي؛ كتاب الزكاة، باب ما وضع رسول الله ﷺ الزكاة عليه، ح ۲.

این را ما اول گفتیم، گفتیم ظاهر این است که اصل وجوب زکات را خدای متعال در کل اموال قرار داده: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۱ و بعضی روایات نظیر «وضع الله الزكاة في الأموال و سنها رسول الله ﷺ في تسعة أشياء» ظهور در این دارد که دست حاکم باز است، می تواند در هر مالی از اموال طبق مصالح و اقتضائات زمانی زکات را واجب کند. منتها رسول اکرم ﷺ زکات را در خصال تسعه جعل کرد. این تسعه طبق سنت ایشان ثابت است، منتها ما سواش نه، ثابت نیست، و به دست حاکم شرع و به دست امام است که به حکم سلطانی و طبق مصلحت می تواند در غیر خصال تسعه جعل زکات کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

